حکایت اهل راز

عبور از کنار امام زمان(عج)

آقا ســید مصطفی هوشی السادات (که علی رغم نابینایی، به دلیل احترام و علاقه فوق‌العاده به شیخ مرتضی زاهد به صورت دائم خدمت ایشــان رســیده و مسائل خود را جویا می‌شــد) بعد از وفات آقا شیخ مرتضی ماجرای بسیار عجیبی را چنین نقل کرده است:

ســالها پیش، یک روز برای پرسیدن مسئله‌ای به خانه مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد رفته بودم.

زمانی که وارد شــدم احســاس کردم به غیرازمــن، آقایی درآنجا حضور دارد؛ وقتی داشــتم وارد اتاق می‌شدم، آن آقا ازکنار من رد شد وبیرون رفت.

چون چیزی را نمی‌توانســتم ببینم به خوبی نفهمیدم درآنجا چه می‌گذرد،اما لحظاتی بعد آقا شیخ مرتضی به کنارم آمد و با یک شور و حالی به من فرمود:«خوشا به حالت آقا سید مصطفی!خوشا به حالت!»

من با دستپاچگی وتعجب عرض کردم:

مگر چه شده است آقاجان؟!

آقا شیخ مرتضی فرمود:«خوشا به حالت آقاسید مصطفی!آیا می‌دانی همین الان چه بزرگواری ازکنارت رد شدند و رفتند؟»

آقا ســید مصطفی! این امام زمانت، حضرت بقیه‌الله الاعظم (عج) بود که درهمین چند لحظه پیش از کنارت رد شد و بدن شریفش به عبای تو مالیده شد و...!

ایشان نقل می‌کرد که بعد از شنیدن این ماجرا از فرط هیجان بارها قصد بیان این مطلب برای دیگران را داشته است!

اما هــر بار به طور غیرمنتظره‌ای امکان طــرح این مطلب منتفی می‌شــده اســت و تنها بعد از فوت آقا شیخ مرتضی، امکان این را پیدا می‌کند تا ماجرای این ملاقات را برای بقیه نقل کند.

(نکته قابل توجه اینکه شیخ مرتضی هیچ اشاره‌ای به تشرف خودش به محضر حضرت نکرد واین حکایت از عظمت روح آن بزرگوار و کشتن هوای نفس دارد.)

*** کتاب: آقا شیخ مرتضی زاهد، اثر محمد حسن سیف اللهی از انتشارات مسجد مقدس جمکران، ص ۲۸**

مقصود از وحدت و تقریب مذاهب اسلامی چیست؟

پاســخ بدیهی اســت که منظور علمای روشــنفکر اســلامی از وحدت اسلامی،حصر مذاهب به یک مذهب و یا اخذ مشترکات مذاهب و طرد مفترقات آنها- که نه معقول و منطقی است و نه مطلوب و عملی- نیست.

منظور این دانشمندان متشکل شدن مسلمین است در یک صف در برابر دشمنان مشترکشان.

این دانشمندان می‌گویند: مسلمین اشتراکات بسیاری دارند که می‌تواند مبنای یک اتحاد محکم گردد...

وحــدت در جهان‌بینــی، در فرهنــگ، در ســابقه تمــدن، در بینــش و منــش، در معتقــدات مذهبــی، درپرســتش‌ها و نیایش‌هــا،در آداب و ســنن اجتماعــی خوب،می‌توانــد از آنها ملت واحد بســازد و قدرتی عظیم وهائــل به وجــود آورد که قدرت‌هــای عظیم جهــان ناچــار در برابر آنها خضــوع نمایند،خصوصــا اینکــه در متن اســلام بر این اصل تأکید شــده اســت.با این وضع چرا مسلمین از این همه امکانات وسیع که از برکت اسلام نصیبشان گشته، استفاده نکنند؟

معتقدین به اندیشه وحدت اسلامی می گویند:هیچ ضرورتی ایجاب نمی‌کند که مسلمین به خاطر اتحاد اسلامی، صلح و مصالحه و گذشتی در مورد اصول یا فروع مذهبی خود بنمایند،همچنان‌که ایجاب نمی‌کند که مســلمین درباره اصول و فروع اختلافی فیمابین بحث و اســتدلال نکنند و کتاب ننویسند.

راهکار عملی وحدت اسلامی

تنها چیزی که وحدت اســلامی از این نظر، ایجاب می‌کند، این اســت که مســلمین برای اینکه احساســات کینه‌توزی در میانشــان پیدا نشود یا شــعله‌ور نگردد، متانــت را حفظ کنند، یکدیگر را ســبّ و شــتم ننمایند، بــه یکدیگر تهمت نزننــد و دروغ نبندند، منطق یکدیگر را مســخره نکنند و بالاخــره عواطف یکدیگر را مجروح نســازند،از حدود منطق و اســتدلال خــارج نشــوند،در حقیقــت - لااقــل - حــدودی را که اســلام در دعوت غیرمســلمان به اســلام لازم دانســته است، درباره خودشــان رعایت کنند: «اُدعُ الی سبیل ربک بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ و جادلهُم بالتی هی احسنُ» (نحل/۱۲۵)

*** مجموعه آثار شهید مطهری(«الغدیر» و وحدت اسلامی (شش مقاله)) ج ۲۵ ص۲۶-۲۷- با تلخیص و ویرایش**

وفا به وعده از نگاه قرآن

منصور حسینی

اصطــلاح معروف «الوَعدُ وَفیَ» یا «المؤمنُ اذا وعَد وفَی و المنافــقُ اذا وعَد جَفَی، هرگاه مؤمن وعده دهد وفا کند و هر گاه منافق وعده دهد جفا می‌کند»، بیانگر ارزش وعده یا همان قول و قرارها و ارزشــگذاری انسان‌ها و جداسازی اهل ایمان از اهل نفاق است.(توبه، آیه ۷۷)

از نظر آموزه‌های قرآن، اگر وعده پاداش باشد، تخلف از آن جایز نیســت و باید صادقانه به مفاد وعده عمل شود، اما تخلف از وعده کیفر از باب عفو و احسان و اکرام که گاه از آن به «وعید» یاد می‌شــود، جایز و روا است؛ بنابراین، تخلف از وعده جایز نیست، اما از وعید جایز و رواست.

در حقیقت وعده، هر چند که زبانی و قول و قرار عادی فارغ از کتابت و خواندن صیغه‌ها و مانند آنها باشد، نوعی عهد و پیمان است که وفا نسبت به آن واجب است، خواه تعهدی از خیر باشد یا شر. از همین رو خدا نسبت به وعده‌های خیر و شر خویش تخلف نمی‌کند و بر «وعد» و «میعاد» خویش است(آل عمران، آیات ۹ و ۱۹۴؛ حج، آیه ۴۷؛ روم، آیه ۶) تا جایی که این تخلف ناپذیری وعدهای حق تعالی مورد اعتراف ابلیس شــیطانی نیز است.(ابراهیم، آیه ۲۲) بنابراین، اگر در وعده شرّ خویش، یعنی همان وعید، به خاطر شفاعت بگذرد، تخلف نکرده است.

وفای به وعده، عهد و عقد از اصول اخلاقی است که عقل آن را در می‌یابد و وحی تنها در مقام تاکید به بیان آن پرداخته است. از همین رو، تخلف از وعده یا همان «خُلف وعده» به عنوان یک «قبیح» از نظر عقل فطری مطرح است، چنان‌که وفای به وعده به عنوان «حُســن» عقلی دانسته شده است. بنابراین، فطرت همه انسان‌ها به طور فطری گرایش به وفای عهد و عقد و وعده دارد و از خیانت و تخلف در این امورگریزان است.(آل عمران، آیات ۹ و ۱۹۴؛ توبه، آیات ۷۷ و ۱۱۴)

عمل به وعده با مشیت و خواست خدا

از آنجا که وعده از ســوی انســان تعهد انجام عمل در آینده است، باید مؤمن به این نکته توجه داشته باشد که هر چیزی در آینده در چارچوب «مشیت الهی» اتفاق می‌افتد؛ بنابرایــن، وقتی بخواهد هر کاری را انجام دهد یا قول انجام کاری را می‌دهــد، باید افــزون بر توکل بر خدا، به این نکته توجه داشــته باشد که انجام کار تنها به مشیت الهی خواهد بود؛ پس لازم است تا با گفتن «ان شاء الله» به مشیت توجه کند و دیگران را نیز توجه دهد که انجام یا وفای به عهد در ساختار مشیت الهی خواهد بود؛ ولی او تا می‌تواند و مشیت الهی اقتضا کند در انجام کار و وعده خویش تخلف نخواهد کرد.(صافات، آیه ۱۰۲؛ کهف، آیات ۲۳ و ۲۴)

این بدان معناست که تخلف از وعده‌ها از سوی مؤمن انجام نمی‌شود، اما اگر مشیت الهی چنان رقم بخورد که تلاش‌های مؤمن برای تحقق وعده به نتیجه نرسد او تقصیر و قصوری نداشته است. این در حالی است منافق همانند شیطان است که وعده می‌دهد و بی‌هیچ عذری از انجام آن ســرباز می‌زند (توبه، آیه ۷۷؛ ابراهیم، آیه ۲۲)؛ زیرا اصولا شیطان و منافق پایبند به قول و قرارهای خویش نیستند و از همان آغاز دنبال تخلف و خلف وعده هستند.(همان)

به هر حال،هر کاری که در هســتی و به ویژه از سوی انسان انجام می‌شود باید در ساختار مشیت حکیمانه الهی و سنت‌ها و قوانین حاکم بر هستی باشد؛ زیرا انسان نمی‌تواند مشیتی بیرون از دایره مشیت الهی داشته باشد.(انسان، آیه ۳۰؛ تکویر، آیه ۲۹) بنابراین، وقتی مؤمن وعده‌ای می‌دهد بــر این نکته تاکید کند که انجــام آن بدون تخلف وعده، زمانی خواهد بود که مشیت الهی بدان تعلق گرفته باشد. از همین رو حضرت اسماعیل صادق الوعد، وقتی وعده می‌دهد تا در مقام ذبیح صبر کند و تن به مشــیت الهی بدهد، آن را منوط و مشروط به مشیت الهی می‌کند که بتواند صبر ورزد و ذبیح شود و تخلفی نکند: ستجدنی ان شاء الله من الصابرین.(صافات، آیه ۱۰۲)

ویژگی‌های وعده‌های الهی و مؤمنان

الف) حقانیت و صداقت

مؤمنان کسانی هستند که دنبال خدایی شدن هستند؛ زیرا می‌خواهند انوار صفات و اســمای حســنای الهی را در خویش ظهور داده و مظهر آن شوند. بنابراین، شناخت صفات و اسماء و حتی افعال الهی برای مؤمنان بسیار مهم و حیاتی اســت؛ زیرا می‌خواهند آنها را جــزو ملکات و مقومات ذاتی خویش قرار دهند. بنابراین، شناخت ویژگی‌ها و مصادیقی از وعده‌های الهی برای مؤمنان مهم و اساســی است. بر اساس گزارش‌های قرآنی، وعده‌های الهی افزون بر حقانیت(نساء، آیه ۱۲۲؛ ابراهیم، آیه ۲۲) و تخلف ناپذیری(زمر، آیه ۲۰؛ روم، آیه ۶) که حتی ابلیس شیطانی بدان اقرار دارد(ابراهیم، آیه ۲۲)، دارای ویژگی‌های دیگری چون صداقت و راستی است؛ یعنی خدا در انجام وعده خویش صادق است(آل عمران، آیه ۱۵۲؛ نساء، آیه ۱۲۲) و هرگز دروغی در این ساحت ندارد و تخلفی از وعده و میعاد نخواهد داشت.(حج، آیه ۴۷؛ ابراهیم، آیه ۴۷)

به سخن دیگر، ویژگی‌های اصلی وعده‌های الهی «حق» بودن (احقاف، آیه ۱۷؛ غافر، آیه ۵۵)، و «صدق»(ذاریات، آیه ۵) و حتمی بودن (مرسلات، آیه ۷؛ مزمل، آیه ۱۸) آن است.

از نظر قرآن، پیامبر(ص) نیز در وعده‌های خویش بر مدار حق و صداقت است.(احزاب، آیه ۲۲)

لذا مؤمنان نیز باید رســول‌الله را اســوه حســنه قرار دهند(احــزاب، آیه ۲۱) و وعده‌هایشــان بر مدار حقانیت و صداقت باشــد؛ به این معنا که وعده حق دهند و با صداقت بدان عمل کنند و کوتاهی و کم کاری نداشــته باشند؛ زیرا حقیقت صداقت تطبیق قول و فعل با عالم حقیقت است؛ از همین رو وقتی حضرت ابراهیم(ع) بر اساس رویای خویش اقدام به ذبح می‌کند و چاقو را بر گلوی فرزندش اســماعیل می‌گذارد، خدا از آن به «صدّقتَ» تعبیر می‌کند؛ زیرا آنچه دیده بود مقدمات ذبح بود که ایشان بدان عمل کردند و مطابقت و تطبیق بین ماموریت و فعل تحقق یافته بود.(صافات، آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵) منافقان همچون ابلیس اهل تخلف هستند و در وعده‌هــای خویش صداقت ندارند.(توبه، آیه ۷۷؛ ابراهیم، آیه ۲۲) از همین رو خشم خدا را بر می‌انگیزند، به ویژه زمانی که به مؤمنان قول می‌دهند، ولی بدان عمل نمی‌کنند.(صف، آیات ۲ و ۳؛ کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، حدیث ۱)

بر اســاس گزارش‌های قرآنی، یهودیان به سبب تخلف از وعده‌هــای خویش و گرایش به گوساله‌پرســتی به جای بقای بر عهد الهی و اطاعت از جانشــینی موســی(ع) یعنی حضرت‌هارون(ع) گرفتار خشــم الهی و غضب موســی(ع) می‌شوند(طه، آیه ۸۶)؛ زیرا آنان همچون منافقانی بودند که بر ایمان حقیقی نبودند و ایمان در قلبشان رسوخ نکرده بود؛ چــون اگر مؤمن حقیقی بودند، بر خلاف وعده و عهد عمل نمی‌کردند و تخلف نمی‌ورزیدند.(همان)

همچنین بر اساس گزارش قرآنی، فرعون چون معجزات الهی حضرت موسی(ع) را مصداق سحر می‌دانست و گمان می‌کرد که با ساحران خویش می‌تواند بر ایشان غلبه کند و حضرت موسی(ع) به سبب همین امر ممکن است تخلف نماید و بر میعادگاه حاضر نشود، به این امر تاکید می‌کند و از موسی می‌خواهد تا به میعادگاه آید و نسبت به وعده و میعاد تخلفی نشود.(طه، آیات ۵۸ و ۵۹) در حقیقت غرور پیروزی موجب می‌شود تا گمان برد که حضرت موسی(ع) بر خلاف وعده در میعادگاه حاضر نمی‌شود، در حالی که پیامبران بر مدار اصول اخلاق فطری بوده و از روی حقانیت و صداقت وعده می‌دهند و تخلف نمی‌ورزند.(انبیاء، آیات ۷ و ۹)

> از نــگاه آموزه‌های قرآن، هرکه تخلف از وعده‌های حق، بی‌عذر حقیقی و واقعی داشــته باشد خشم الهی را برای خود خریده و در مقابل، هر کسی به وعده‌هایش عمل کند، از پاداش‌های الهی بهره‌مند می‌شود و رضایت خدا را به دست می‌آورد.

در این راســتا حضرت ابراهیــم(ع) تلاش می‌کند تا به وعده خویش درباره اســتغفار برای عموی خویش آزر عمل کرده و برایش اســتغفار و طلب مغفرت از پیشگاه خدا کند.(توبه، آیه ۱۱۲؛ مریم، آیه ۴۷؛ ممتحنه، آیه ۴)

قرآن،عمــوم پیامبــران را «صــادق الوعــد» می‌داند (یس، آیه ۵۲) و برخی از ویژگی‌های خاص پیامبران را همین عنوان معرفی می‌کند(مریم، آیه ۵۴)؛ برخی از آنان حتی در شــرایط سخت در صدد بودند که به وعده و قول و قرارهای خویش عمل کنند و با عذر و بهانه از انجام آن تخلف نورزند.(همان؛ و روایات تفسیری)

بر همین اساس است که حضرت اسماعیل(ع) در شرایط سختی تن به ذبح می‌دهد در حالی که نمی‌داند ماموریت پدر تنها انجام مقدمات ذبح است؛ بنابراین، با گفتن ان شاء الله و باور و اعتقاد قولی و فعلی به مشیت الهی تن به خواست خدا می‌دهد و حاضر به ذبحی می‌شــود که او را در مقام صادق الوعد قرار می‌دهد.(صافات، آیه ۱۰۲) از نظر آموزه‌های قرآن، اصل حقانیت می‌بایســت در وعده بســیار مورد توجه قرار گیرد(یونس، آیات ۴ و ۵۵ و ۶۴؛ هود، آیه ۴۵)؛ بنابراین، انسان نباید وعده‌ای دهد که در آن حقانیت نباشد؛ زیرا وعده‌های الهی همگی بر مدار و محور حقانیت است.(ابراهیم، آیه ۲۲) اگر مؤمن به گمان اینکه وعده‌ای که می‌دهد بر اساس حق و حقانیت است، وعده‌ای بدهد و سپس آشکار شود که این وعده حق نیست، نباید آن را انجام دهد؛ زیرا عمل به وعده باید نسبت به وعده‌های حق باشد؛ و وقتی آشکار می‌شود که وعده‌ای باطل بوده باید از انجام آن سرباز زند؛ چنان‌که وقتی حضرت ابراهیم(ع) دانست که وعده‌اش به عموی خویش برای اســتغفار، ناحق و باطل است، از آن تبری جست و به وعده خویش وفا نکرد.(ممتحنه، آیه ۴؛ توبه، آیه ۱۱۴)

به سخن دیگر، حضرت ابراهیم(ع) «صدّیق» است و بر آن اســت تا به هر چیزی که حق می‌داند و می گوید عمل کنــد، بنابراین، از عموی خویش می‌خواهد تا به پیروی از او در صراط مستقیم قرار گیرد(مریم، آیات ۴۱ تا ۴۳)، و به او وعده می‌دهد که اگر چنین کند، برایش استغفار می‌کند، اما وقتی به یقین رسید که او اصرار بر بت‌پرستی دارد، از عموی خویش تبری جست و به وعده خویش عمل نکرد.(ممتحنه، آیه ۴؛ توبه، آیه ۱۱۴)

ب) مسئولیت‌پذیری

از دیگر ویژگی‌های وعده‌های الهی و مؤمنان، «مسئول» بودن در قبال وعده اســت. از نظر قرآن، خدا نیز نسبت به وعده‌های خویش نســبت به مؤمنان پاســخگو و مسئول اســت؛ از همین رو مؤمنان در مورد تحقق وعده‌های خدا در بهشت از خدا سؤال می‌کنند.(فرقان، آیه ۱۶) بنابراین، بندگان الهی نیز در برابر وعده‌های خویش مسئول هستند و باید پاسخگوی وعده‌ای باشند که داده‌اند. حضرت موسی(ع) در مقــام اعتراض به یهودیان می‌گوید که مگر خدا وعده نیکی که به شــما داده تخلف کرده که شــما از امر الهی تخلف کردید.(طه، آیه ۸۶) به هر حال، هر کسی مسئول و پاسخگوی وعده‌ای است که می‌دهد؛ مگر آنکه بر خلاف حقانیت(توبه، آیه ۱۱۴) یا بیرون از دایره مشیت الهی باشد.(صافات، آیه ۱۰۲؛ کهف، آیات ۲۳ و ۲۴)

از نــگاه قرآن، خــدا و پیامبران بــه وعده‌های خویش عمــل می‌کنند. بنابراین، اگر وعــده‌ای به اولوالالباب مبنی بر بهره مندی از پاداش‌های الهی و خوار نشــدن در قیامت (آل عمــران، آیــات ۱۹۰ تا ۱۹۴)، یا حشــر انســان‌ها در قیامت(یــس، آیات ۵۱ و ۵۲) و حتمی بودن بهشــت برای مجاهدان در راه خدا(توبه، آیه ۱۱۱) و مانند آنها داده شــده باشد، به حتم و یقین تحقق می‌یابد و هیچ تخلفی نسبت به آن روا نمی‌شود.

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ
به عهد و پیمان خود وفا کنید..
(اسراء، ۳۴)

> وعده‌های الهی بی‌هیچ شک و تردیدی تحقق می‌یابد و کسی نمی‌تواند جلوی وقوع و آمدنش را بگیرد؛ بنابراین هــر گونه شــک و تردید نسبت به وعده‌های الهی و وقوع آن، برخاسته از عدم علم و جهالت است.

بنابراین مؤمنان باید به وعده‌های الهی ایمان داشته و از آن بی‌اعتنا نگذرند.(طه، آیه ۸۶) این صفت و خصوصیت مؤمنان حقیقی است که به وعده‌های الهی همچون نصرت الهی جبهه حق در صورت صبر و اســتقامت(روم، آیه ۶۰) و پیروزی در برابر دشمن در صورت جهاد و ایمان راسخ و تسلیم(احزاب، آیه ۲۲) و پاداش‌های اخروی(توبه، آیه ۱۱۱) ایمان راســخ دارند و بر اساس آن زندگی خویش را شکل می‌دهند. بیماردلان و منافقان در هر امتی از جمله یهودیان به وعده‌های الهی بی‌ایمان و بی‌توجه و بی‌اعتنا بودند(طه، آیات ۸۵ تا ۸۷؛ احزاب، آیه ۱۲) و پیروزی حق بر باطل را دروغ دانســته و به تکذیب آن می‌پرداختند.(احزاب، آیات ۱۰ تا ۱۲) همچنین کافران در طول تاریخ این‌گونه وعده‌های حق و صادق پیامبران الهی را تکذیب می‌کردند و آن را دروغ می‌دانســتند و این‌گونه خود را گرفتار خســران و کیفر حتمــی کردند.(یس، آیات ۴۷ تــا ۵۲؛ احقاف، آیــات ۱۷ و ۱۸) در حالی که مؤمنان با تصدیق پیامبران و وعده‌های ایشان برای خویش بهشت را خریدند.(توبه، آیه ۱۱۱؛ لیل، آیات ۵ تا ۷) عزت، علم واسع، رحمت واسع و حکمت الهی موجب می‌شود تا وعده‌های حــق تعالی تحقق خارجی و فعلیت یابــد و واقع گردد (توبه، آیه ۷۱؛ نور، آیه ۳۲؛ مریم، آیه ۶۱؛ یس، آیه ۵۲) بی‌آنکه کســی بتواند خدا را ناتوان از تحقق وعده‌هایش کند.(انعام، آیه ۱۳۴)

از نظــر قرآن، وعده‌های الهی بی‌هیچ شــک و تردیدی تحقق می‌یابد و کســی نمی‌تواند جلوی وقوع و آمدنش را بگیرد؛ بنابراین، هر گونه شــک و تردید نسبت به وعده‌های الهی و وقوع آن برخاسته از عدم علم و جهالت است.(یونس، آیــه ۵۵؛ روم، آیه ۶؛ ابراهیــم، آیه ۲۲) بنابراین، مؤمنان بر اســاس وعده‌های الهی باوردارند که خلافت در آخر الزمان برای آنان خواهد بود چنان‌که بهشــت برای ایشــان است.(نور، آیه ۵۵؛ توبه، آیه ۱۱۱)

از آثار وعده‌های الهی این است که مؤمنان به آرامش و امنیت روحی و روانی می‌رسند و انگیزه انجام اعمال صالح بر اســاس ایمان را به دست می‌آورند و این‌گونه در مسیر رشد و تزکیه قرار می‌گیرند واز هر گونه تخلفی اجتناب می‌کنند.(آل عمران، آیه ۱۹۴؛ اعراف، آیه ۴۴؛ فرقان، آیه ۱۶)

مصادیقی از وعده‌های الهی

چنان‌که گفته شــد مؤمنان زندگی خود را بر اســاس وعده‌های الهی در خیر و شــر تنظیم می‌کنند؛ زیرا آنان به وقــوع حتمی این وعده‌ها در دنیا و آخرت ایمان دارند و هر گاه وعده الهی در دنیا تحقق یابد بر ایمان و تسلیمشان افزوده می‌شود.(احزاب، آیه ۲۲)

برخی از وعده‌های خدا در دنیا و آخرت عبارتند از: تبدیل ترس و اضطراب به امنیت و آرامش برای مؤمنان دارای عمل صالح(نور، آیه ۵۵)، جانشینی خدا در زمین(همان)، تمکین دین الهی و امنیت کامل برای بندگان صالح(همان)، امامت و حاکمیــت مســتضعفان بر زمین(قصص، آیــات ۴ و ۵)، امدادهای الهــی بر پیامبر و مجاهدان(آل عمران، آیه ۱۲۵؛ انفال، آیه ۹)، آسانی در زندگی برای انفاق کنندگان و متقان (لیــل، آیــات ۵ و ۶)، آمرزش گناهان بــرای مؤمنان صالح (مائده، آیه ۹؛ فتح، آیه ۲۹)، اجابت دعا(غافر، آیه ۵۰)، نشان دادن آیات الهی(فصلت، آیه ۵۳)، انتقام از ستمگران(ابراهیم، آیات ۴۴ و ۴۷)، گرفتاری کافــران در دوزخ(حج، آیه ۷۲)، حیات جاودانه بهشــتی برای مؤمنان متقی(توبه، آیه ۷۲)، برخــورداری از رضوان الهی(توبه، آیه ۷۲)، عذاب الهی برای تکذیب کنندگان رسولان (حج، آیه ۴۷)، تحقق وعده‌های الهی در ظرف زمانی خود بدون تقدم و تاخر(نمل، آیات ۷۱ و ۷۲)، بهره‌مندی از غنایم جنگی(فتح، آیه ۲۰)، قبولی اعمال نیک (احقاف، آیات ۱۵ و ۱۶)، برپایی قیامت(آل عمران، آیات ۹ و ۲۵)، معاد و بازگشت انسان‌ها(همان)، نجات صاحبان خصال نیکــو و متقی از آتش دوزخ(انبیــاء، آیات ۹۸ تا ۱۰۳؛ لیل، آیات ۱۴ و ۱۷)، نجات پیامبران(انبیاء، آیه ۹)، نجات مؤمنان (انبیاء، آیــه ۸۸)، هلاکت ظالمان(ابراهیم، آیات ۴۶ و ۴۷)، هلاکت مسرفان.(انبیاء، آیه ۹) وعده‌های خدا بیش از آن است که در این‌جا بیان شــد؛ بسیاری از وعده‌های الهی به شکل حتم و قطع در آیات قرآن ذکر شده که پرداختن به همه آنها بیرون از حوصله این مقال است.

از نــگاه آموزه‌های قرآن، هر که تخلف از وعده‌های حق بی‌عذر حقیقی و واقعی داشته باشد، خشم الهی را برای خود خریده و در مقابل، هر کســی به وعده‌هایش عمل کند از پاداش‌های الهی بهره‌مند می‌شود و رضایت خدا را به دست می‌آورد.(فتح، آیات ۱۰) بنابراین، خدا به انســان ســفارش می‌کند که در وعده‌های حق خویش در چارچوب مشیت الهی صادق باشند و به آنها وفا کنند تا به پاداش‌های بزرگ برسند و از خشم الهی در امان بمانند.(انعام، آیه ۱۵۲)

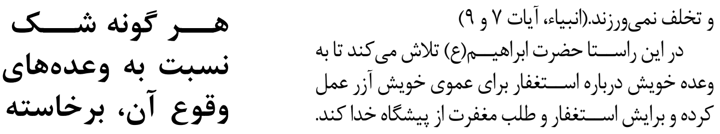

علل امتیاز ندادن امام علی(ع) به معاویه

شبهه: چرا امام علی(ع) به افرادی مثل معاویه حکومت شام رو برای مدتی ندادند؟ در این صورت جنگ‌هــای صفین و به‌تبع آن نهروان رخ نمی‌داد و شاید به‌کل مســیر زندگی همه مردم تا همین‌الان تغییر می‌کرد؟

پاسخ: با رویکرد درون دینی و به‌ویژه با توجه به مبانی اعتقادی شیعه، رفتار امیرالمؤمنین(ع) به‌عنوان حجّت خدا و امام معصوم، معیار حق و باطل است و هر کاری از او سرزده، درست و مطابق با حق شمرده می‌شود؛ هرچند ما وجه آن را ندانیم و نتوانیم توضیحی برای آن بیابیم؛ اما از نگاه برون دینی، می‌توانیم رفتار امیرالمؤمنین(ع) را به‌عنوان حاکمی زیرک و کاردان، بررســی کنیم و به تحلیل عملکرد ایشان بپردازیم و به این ســؤال پاســخ دهیم که چرا آن حضرت دست‌کم برای مدتی کوتاه، با معاویه و امثال او مدارا نکرد؟!

پیشنهاد مغیره و ابن عباس

در همان روزهای نخست بعد از مرگ عثمان که امام در تکاپوی انتخاب کارگزارانی برای ولایات مختلف بود، مغیره بن شعبه (که به تیزهوشی نامور بود و یکی از چهار تیزهوش دوران شناخته می‌شد)(1) و ابن عباس (که پسرعموی امام و مورد اعتماد او بود) به آن حضرت پیشنهاد دادند که معاویه و عبدالله بن عامر (2) و سایر عمّال و حاکمان منصوب از سوی عثمان را به حال امارت خود بگذارد تا بیعت آنها محقّق و مسلّم شود و مردم هم آرام شوند؛ و بعد که آنان بیعت کردند و از مردم نیز برای امام بیعت گرفتند، هرکدام را که خواست، به‌آسانی عزل خواهد کرد؛ اما امام نپذیرفت. استدلال آنان درباره ابقای معاویه این بود که او جســور است و اهل شام هم مطیع او هستند. ابن عباس به امام می‌گفت: «معاویه و پیروان او اهل دنیا هستند. هر که دنیای آنها را حفظ کند، موردقبول و اطاعت آنها واقع می‌شود از هیچ‌چیز باکی ندارند؛ هر که می‌خواهد بر ســرکار باشد. ولی اگر آنها را از دنیای خودشان برکنار کنی، [بر ضدّ تو بهانه‌جویی خواهند کرد و] خواهند گفت: علی بدون تشکیل شورا به خلافت رسیده! علی هم عثمان را کشته (در کشتن او مداخله کرده). آنگاه دیگران را نیز بر ضدّ تو تحریک خواهند کرد. اهل شــام و اهل عراق ضد تو خواهند شورید. من از این هم حذر دارم که طلحه و زبیر هم ضد تو قیام کنند. من [نیز مانند مغیره] عقیــده دارم که تو معاویه را به امارت خود باقی بگذاری تا بیعت کند. آنگاه قلع‌وقمع او را من بر عهده خواهم گرفت و او را از مقام خود برکنار خواهم کرد».

اما امیرالمؤمنین(ع) سخن آن دو را نپذیرفت و فرمود: «من هرگز در دین خود، دورویی و مکر نمی‌کنم و پَستی و دنائت را سرمایه خود قرار نمی‌دهم» و می‌فرمود: «هرگز معاویــه را ـ و لو برای دو روز ـ به امارت خود باقی نخواهم گذاشت» و در پاسخ به‌احتمال شورش او می‌فرمود: «به خدا سوگند، جز شمشیر (جنگ) چیزی به او نخواهم داد». آنگاه شعری با این مضمون خواند که: مرگی که بدون عجز و ذلّت می‌رسد، ننگ نیست. (کنایه از اینکه از جنگیدن با معاویه و کشته شدن در این راه، باکی ندارم).

> سوابق معاویه و موقعیت سیاسی و اجتماعی او در هنگام خلافت امام علی(ع) به‌گونه‌ای بود که امام صلاح ندانست حتی برای دو روز او را در مقام حکمرانی شام ابقا کند. ابقای او، به معنای تأیید رفتارهای غلط او بود و اگر امام علی(ع) تن به این کار می‌داد، دیگر «علی» نبود!

ابن عباس که خود را دلسوز امیرالمؤمنین می‌دانست، این تصمیم امام را خلاف رأی و سیاســت و تدبیر دانست و ابقای معاویه را باهدف گرفتن بیعت از او، نوعی «خدعه جنگی» شمرد و از امام خواست که تصمیم گرفتن درباره معاویــه را بــه او واگذارد؛ اما امام فرمــود: «من نمی‌توانم باکارهــا و خدعــه تو با معاویه موافقت کنــم (من به این حیله‌هــا تن نمی‌دهم)». البته امام پذیرفت که ابن عباس از ســر دلسوزی این سخنان را می‌گوید؛ ولی از او خواست کــه مطیع باشــد و ابن عباس پذیرفت کــه اطاعت کند. (برخلاف مغیره که به‌صف یاران عایشه پیوست) امام حتی حکمرانی شام را به ابن عباس پیشنهاد داد ولی او نپذیرفت؛ با این استدلال که ممکن است معاویه به خونخواهی عثمان گردنم را بزند یا من را زندانی کند تا به این وسیله به شما فشار بیاورد.(3)

بدینسان، امام علی(ع) پیشنهاد ابقای معاویه و مدارا با او را حتی برای مدتی کوتاه و برای دفع شــورش احتمالی او، رد کرد. سپس سهل بن حنیف را متصدی حکومت شام کرد که البته او نیز به سبب ممانعت لشکریان شام، نتوانست وارد منطقه شود و به مدینه بازگشت.(4)

تحلیل پاسخ امام:

امام در همین گفت‌وگو با ابن عباس، به‌تصریح، پیشنهاد «سیاست‌بازی» مغیره و ابن عباس را نیرنگی ناپسند شمرد و از عمــل بــه آن خودداری کرد. از ســخنان آن حضرت می‌توان دریافت که وی این روش را غیراخلاقی و ناهماهنگ باارزش‌های دینی می‌دانســت. خدعه و به کار بردن فریب در جنگ نیز گرچه جایز است؛(5) ولی در آن شرایط هنوز جنگی درنگرفته بود و ازنظر امام، فریب دادن معاویه و دیگر حکمرانان منصوب عثمان، با ابقای آنان بر حکمرانی، حیله جنگی حساب نمی‌شد.

برای درک درســت رفتار امام با معاویه و امثال او، به چند نکته دیگر نیز باید توجه داشت.:

نخست اینکه: معاویه در سال ۱۸ هجری به‌جای برادرش یزید قدرت را در شــام به دست گرفته بود و در زمان آغاز خلافت امام علی(ع) هفده ســال از حکمرانی‌اش در شام می‌گذشت. او در این دوران، از دشمنی با هواداران اهل‌بیت (همانند ابوذر) کوتاهی نکرده بود.

در ماجرای شــورش علیه عثمــان، با تحریک عثمان از یک‌ســو و یاری نکردن او از سوی دیگر، نقشی مهم در برپایی این فتنه خانمان‌سوز در جهان اسلام داشت. بعد از کشته شدن عثمان نیز از بیعت با امام خودداری کرد. سوابق خانوادگی او (بنی‌امیه) نیز آشــکار بود و به تعبیر امروزی، فردی معلوم‌الحال بود و سوابقش به‌گونه‌ای بود که ابقای او بر حکومت شام، وجهی نداشت.

با این اوصاف، طبیعی بود که امام(ع) پیشنهاد کسانی را که خواستار ابقای او در حکومت شام بودند، نپذیرد.

نکته دوم اینکه: معاویه در دوران حکمرانی‌اش بر شام، چنان جلال و جبروتی برای خود دست‌وپا کرده بود که عمر، او را «کسری العرب (پادشــاه عرب)» خوانده بود!(6) او در این سال‌ها اسلام را آن‌گونه که خود می‌پسندید، به مردم شــام عرضه کرده بود. خود را از اهل‌بیت پیامبر و «کاتب وحی» و «خالالمؤمنین»(دایی مؤمنان) معرفی کرده بود و با تبلیغاتی که برای خود کرده بود، نفوذ فراوانی در میان مردم شام داشت.(7) ابقای او از سوی امام علی(ع) می‌توانست به تشدید و تثبیت این وضعیت بینجامد و زمینه آگاهی افراد مستعد را به کلّی از میان ببرد.

عواقب ابقای معاویه در حکومت

البته شاید ـ و فقط شاید ـ اگر امام حکمرانی معاویه و امثال او را تمدید می‌کرد، جنگ صفین و جمل درنمی‌گرفت. ولی در مقابل، چه رخ می‌داد؟

> اگر معاویه از طرف امام منصوب می‌شــد، بر مشروعیت او افزوده می‌شد و زیر بار امام هم نمی‌رفت و بدعت‌ها و انحرافاتی کــه او در دین پدید آورد، رنگ دینی به خود می‌گرفت. در آن صورت، آیندگان حق داشتند این سؤال را بپرسند که: «چرا امیرالمؤمنین(ع) فردی مانند معاویه را به کار گماشت؟».

با توجه به توضیحاتی که گذشت، اگر معاویه از طرف امام منصوب می‌شــد، بر مشروعیت او افزوده می‌شد و زیر بــار امام هم نمی‌رفت و بدعت‌ها و انحرافاتی که او در دین پدید آورد، رنگ دینی به خود می‌گرفت.

در آن صــورت، آیندگان حق داشــتند این ســؤال را بپرســند که: «چرا امیرالمؤمنین(ع) فردی مانند معاویه را به کار گماشت؟».

عبدالله بن عامر و دیگر منســوبان عثمان که در نقاط مختلف حکمرانی داشتند نیز کم و بیش، حال و روزی شبیه معاویه داشتند و ابقای آنان، به معنای تأیید دست‌اندازی‌های آنان به بیت‌المال و دیگر فسق و فجورهایی بود که از آنان ســرزده بود. پس اساساً می‌توان پرسش را این‌گونه مطرح کرد که: اگر امیرالمؤمنین علی(ع) معاویه و امثال او را ابقا می‌کرد، چیزی از اســلام باقی می‌ماند؟ آیا در این صورت بازهم آن حضرت به‌عنوان الگوی آزادگان و حقیقت‌جویان عالم مطرح می‌بود؟ آیا بازهم از آن حضرت با عنوان «صدای عدالت انسانی»(8) یاد می‌شد؟!

نتیجه:

خلاصه اینکه: ســوابق معاویه و نیز موقعیت سیاسی و اجتماعی او در هنگام خلافت امام علی(ع) به‌گونه‌ای بود که امام صلاح ندانست حتی برای دو روز او را در مقام حکمرانی شام ابقا کند. ابقای او، به معنای تأیید رفتارهای غلط او بود و اگر امام علی(ع) تن به این کار می‌داد، دیگر «علی» نبود!

برای مطالعه بیشتر:

- مهدی پیشــوایی، تاریخ اســلام از سقیفه تا کربلا، صص ۲۸۹ - ۲۹۸.
- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، صص ۲۷۶ - ۲۸۲.

---

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابــه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق/ ۱۹۸۹ م، ج ۴، ص ۴۷۲.

۲. منظور عبدالله بن عامر بن کریز، پســرخاله عثمان است که از سوی عثمان حاکم بصره بود.

۳. ابن اثیر، عزالدین أبو الحســن علی بن محمد جزری، الکامل فی التاریخ، بیــروت، دار صادر- دار بیروت؛ صص ۱۹۸- ۱۹۹. با اســتفاده از ترجمه الکامل به قلم ابوالقاسم حالت و عباس خلیل: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، تهران؛ مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج ۹، صص ۳۲۸ – ۳۳۱.

۴. طبــری، ابوجعفــر، محمد بن جریر، تاریــخ الأمم و الملوک، تحقیق: محمــد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ج ۳، ص ۴۴۲.

۵. حدیث «الحرب خدعه» که اشاره دارد بر جواز فریفتن دشمن در جنگ، بســیار مشهور است و در کتاب‌های فقهی نیز بابی به این موضوع اختصاص‌یافته است. برای نمونه، ر.ک: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج ۶، صص ۱۶۲ ـ ۱۶۳ (کتــاب الجهاد، باب ۷۶: الحرب خدعه)؛ حرّ عاملی، وســائل الشیعه، قم، آل البیت، ج ۱۵، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۴ (کتاب الجهاد، باب ۵۳: جواز مخادعه اهل الحرب)

۶. محمد بن عبد البر، الاســتیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق علی‌محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ط الأولی، ج ۳، ص ۱۴۱۷.

۷. ر.ک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، صص ۳۹۳ ـ ۳۹۶.

۸. اشاره به کتابی مشهور از جرج جرداق، نویسنده مسیحی اهل لبنان با عنوان: «علیّ صوتُ العداله الانسانیه».

چراغ راه

تضادخودخواهی با حق و عقل و خداخواهی

قال الامام علی(ع): «اعلم ان الاعجاب ضدالصواب و آفة الالباب، فاذا انت هدیت لقصدک فکن اخشع ماتکون لربک.»

امام علی(ع) فرمود: بدان که خودبینی، ضد حق و راستی است و آفت عقل و خرد اســت. پس چون راه خویش یافتی، تا می‌توانی در برابر پروردگارت فروتن باش.(1)

۱- بحارانوار، ج ۷۷، ص ۲۲۲، ح ۲

حکایت خوبان

لزوم همزمانی بالا رفتن در میان مردم و پایین آمدن در میان نفس خود

امام ســجاد(ع) در دعای خود می‌فرمایــد: «خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا در نظر مردم به درجه‌ای بالا نبر، مگر آنکه به همان قدر در نفس خود خوارم گردانی، و مرا به عزتی آشکار نرسان، مگر آنکه به همان قدر نزد نفس خود ذلیلم گردانی!»(1)

همچنین از امام سجاد(ع) سؤال کردند: «چه کسی با عظمت‌ترین انسان‌ها است؟ حضرت فرمود: آن کس که تمام دنیا را با خودش برابر نمی‌کند.(2) و در ادامه دعای بیستم صحیفه سجادیه می‌فرماید: «الهی! بندگی مرا برای خودخالص قرار ده و از اینکه عجب عمل مرا فاسد کند، مرا در پناهت محافظت فرما.(3)

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰
۲- تحف‌العقول، ص ۲۰۰
۳- همان

پرسش و پاسخ

شکل‌گیری خودخواهی و راهکارهای مقابله با آن (۱)

پرسش:

نحوه شکل‌گیری خودخواهی که سرچشمه همه مفاسد در درون انسان است چگونه می‌باشد و راهکارهای مقابله با آن کدام است؟

پاسخ:

مفهوم نفس بسیط و مراتب آن

نفس در مرحله ذات خود، موجودی بسیط و یگانه است، و انسان همواره وحدتی بی‌شائبه در خود احساس می‌کند. در عین حال حقیقتی است دارای درجات و مراتب. نفس اماره همان نفس لوامه است و نفس لوامه همان نفس مطمئنه. اما اینها در مراتب و درجات مختلفی از یک حقیقت واحد و بسیط هســتند، درجات آن هم مربوط به این است که در چه درجه‌ای از آگاهی و شــناخت و ایمان و یقین قرار دارند. بنابراین نفس انســان در یک مرحله به شــرارت فرمان می‌دهد (امارة بالســوء) و در مرحله‌ای دیگر از شری که مرتکب شده است، ناراحت می‌شود و خود را ملامت می‌کند (نفس لوامه) و در مرحله‌ای دیگر آرام می‌گیرد و گرد شر و بدی نمی‌گردد (نفس مطمئنه). بنابراین از منظر آموزه‌های وحیانی اســلام، طبیعت نفس انسانی، با لذات شــریر نیست، بلکه در حالات و شــرایط خاصی و به سبب عوارضی سر به طغیان و شرارت برمی‌دارد.

من اصیل (خود حقیقی) و غیراصیل

انســان دارای دو نوع «من» اســت، یکی «من» ملکوتی یا اصیل، یعنی همان که در قرآن از آن به «نفخت فیه من روحی» تعبیر شــده اســت، و درجات و بقای خود به طبیعت نیازمند نیست. ولی انسان یک موجود دارای مراتب است، و یک مرتبه از وجود انسان طبیعت او است. خصوصیت انسان همین اســت که یک موجود صاحب مقامات و مراتب اســت. خود واقعی و اصیل آن، آن جنبه ملکوتی و روح مجرد اســت که در جوار طبیعت و بلکه در متــن طبیعت فرود آمده، و زیر چتــر حمایتی عقل از دل طبیعت تا از افق‌های ملکوت و از آنجا بر فراز ملکوت و به سوی کمالات خویش شتابان در حرکت اســت. انســان اگرچه من حیوانی هم دارد، ولی من حیوانی در انسان من طفیلی است.

من اصیل همان من ملکوتی انســان اســت، یعنی آنچه در یک حیوان، من واقعی و حقیقی آن حیوان را تشــکیل می‌دهد، در انســان من طفیلی او است. اطلاق دشــمن درونی به نفس در کلام نبوی که فرمودند: «اعدی عدوک، نفسک التی بین جنبیک» دشمن‌ترین دشمن تو همانا نفس توست که میان دو پهلویت قرار دارد.(تنبیه الحواطر، ج۱، ص۲۵۹) از باب اشتمال نفس به من غیراصیل یا همان من حیوانی است که اگر با من اصیل اشتباه شــود و مجال توسعه یابد، همانند علف هرزه، راه تنفس و تحرک را بر من اصیل و حقیقی می‌بندد.

بنابراین من اصیل و حقیقی ســرمایه‌ای است که انسان با آن می‌تواند، جهان هستی را درنوردد و از همه پدیده‌های دست‌وپاگیر طبیعی و حیوانی خود را برهاند. من اصیل زمینه‌ساز مقام و جایگاهی است که قرآن کریم آن را «خلیفةالله» شــدن نامیده و فرشتگان را در برابر او وادار به کرنش و سر فرود آوردن و سجده و فراگیری دانش کرده است.

لذا به هر نسبت که انسان از خود طبیعی و حیوانی دور شود و به قلمرو خود اصیل الهی و انسانی نزدیک گردد، افق بینش و نگرش و گرایش‌های او بالاتر و والاتر می‌گردد.

شکل‌گیری خودخواهی با من غیراصیل

انســان اگر در مســیر و روند حیات فردی و اجتماعی خود من اصیل را ملاک رفتــار الهی خود قرار دهد و کرامت نفس خود را در ســایه عبادت وبندگی خدا از هر گزندی حفظ نماید، هیچ‌گاه گرفتار پستی و ضدارزش‌ها نمی‌شود.

لذا خودخواهی انسان زمانی شکل می‌گیرد که من غیراصیل و حیوانی او جای خدا نشیند و ملاک رفتارها و تعاملات او گردد. امام علی(ع) می‌فرماید: «من کرمت علیه نفســه هانت علیه شــهواته» آن کس که از کرامت نفس برخوردار اســت، گرفتار شهوات نیســت.(میزان‌الحکمه، ج۱۰، ص۱۴۷) از این‌رو نتیجه‌ای که از این تقابل من اصیل با روحیه خودخواهی و من طبیعی و حیوانی می‌توان گرفت، این اســت که انســان در درون خود یک جدال و درگیری دائمی دارد. میل و کشــش طبیعی و حیوانی در انسان گرایش به سمت و ســویی دارد که عقل و اراده انسانی و اخلاقی برخلاف آن حرکت می‌کند. اینجا است که جهاد با نفس معنا و مفهوم پیدا می‌کند(جهاد اکبر). یعنی انسان باید با تمام قوا و امکاناتش به جنگ با من غیراصیل و طبیعی و حیوانی خودش برود تا او بر سرنوشــت وجودش حاکم نگردد و من اصیل را مغلوب خودش نکند.

(ادامه دارد)

سلوک عارفانه

من حیوانی و من حقیقی

از نظر اسلامی، در عین اینکه انسان یک حیوان است، مانند هر حیوان دیگر،در عین حال به تعبیر قرآن، نفخه‌ای از روح الهی در او هست. لمعه‌ای از ملکوت الهی و نوری ملکوتی در وجود انسان هست. «من» واقعی یک انسان آن «من» است. انسان «من» حیوانی هم دارد، ولی من حیوانی در انســان طفیل است، «من» اصیل نیست. «من» اصیل در انسان همان «من» ملکوتی انسان است.»(1)

۱- فلسفه اخلاق، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۶۹